بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ نوار 499

**بُت پرستی**

**کاشف**

**حق پرستی**

بسم‌اللّٰه الرّحمن الرّحیم اَلحَمدُ لِلِه رَبِّ العالَمینَ وَ صَلَّی اللهُ عَلی سَیِّدِنا وَ نَبِیِّنا وَ حَبیبِ اِلهِنا اَبِی‌القاسِمِ مُحَمَّدٍ صَلّی اللهُ عَلَیْهِ وَ عَلی آلِهِ الطّاهِرِینَ سِیَّما بَقِیَّةُ اللهِ الاَعظَم مَولانَا حُجَّةِ ِبنِ الحَسَن عجّلَ الله تَعالی فَرَجَهُ وَ لَعنَةُ اللهِ عَلی اَعدائِهِم اَجمَعینَ اِلی قِیامِ یَومِ الدّین

«وَ إِذا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنيبينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذا أَذاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذا فَريقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُون»[[1]](#footnote-1)‏

هنگامی که به مردم ضرر و آسیبی برسد پروردگارشان را در حالی که به سوی او روی آورده اند می‌خوانند، سپس زمانی که خداوند از سوی خود ( نعمت، ثروت، اولاد) نصیبشان کند در آن حال گروهی از آنان به پروردگار خود شرک می‌ورزند.

**مسئلۀ شرعی: وظیفۀ ولد اکبر پس از مرگ پدر**

فرموده اند: ولد اکبر [فرزند بزرگتر] در حین مرگ پدر منظور آن فرزندی که از سایر فرزندان ذکور بزرگتر است اوّلین فرزند منظور نیست [ولد اکبر] بر او واجب است که نمازها و روزه های فوت شدۀ پدر را قضا کند مادر هم بنا بر بعضی فتاوا ملحق به پدر است ولی پدر مسلّم است منتها آن مواردی که یقین دارد از پدر فوت شده است و اگر شک دارد و نمی‌داند که پدرش نماز و روزۀ قضا به عهده دارد بر او واجب نیست که انجام بدهد ولی اگر پدر وصیت به استیجار کرده که کسی را اجیر کنید که نمازهایی که از من فوت شده قضا کند در اینجا دیگر از وَلَد اکبر ساقط است و بر او واجب نیست که انجام بدهد چون خودش وصیّت به استیجار کرده اینجا لازم است کسی را اجیر کند به شرط این که مطمئن باشد آن اجیر انجام داده به صرف این که حالا او را اجیر کردیم پول دادیم دیگر به عهدۀ ما نیست حالا چه انجام بدهد یا ندهد اینجور نیست بلکه باید به گونه ای باشد که پسر بزرگتر مطمئن بشود که او انجام داده است اگر مطمئن نبود بر او واجب است که انجام بدهد.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم : «وَ إِذا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنيبينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذا أَذاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذا فَريقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُون»[[2]](#footnote-2)‏

**انسان بطور فطری دنبال معبود است**

از آیات گذشته استفاده شد که توحید برای انسان امری فطری است و از آیۀ «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتي‏ فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها لا تَبْديلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ»[[3]](#footnote-3) استفاده می‌شود که حقیقت دین دلبستگی به خداست توجّه به مبدأ فطری هر انسانی است «كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى‏ الْفِطْرَةِ»[[4]](#footnote-4) هر بچّه ای که از مادر زاییده می‌شود بر اساس فطرت توحیدی است، توحید از فطرت او می‌جوشد بت پرستی خود دلیل روشنی بر خدا پرستی است کسی که بت پرستی می‌کند یعنی از فطرت او (دنبالِ معبود گشتن) می‌جوشد فطرتاً دنبال معبود می‌گردد منتهی راه را در هر موجودی کمالی و جمالی بر حسب ظاهر می‌بیند خودش را محتاج و نیازمند او می‌داند او فطرتاً نیازمند به کامل است اشتباه می‌کند فلان موجود را کامل می‌بیند خودش را محتاج او می‌داند ماه و خورشید و ستارگان یا فرعون و نمرود و شدّادی را می‌بیند به سمت اینها می‌رود و آنها را می‌پرستد خودِ این بت پرستی کاشف از معبود خواهیِ فطری است دلیل روشنی است بر اینکه انسان فطرتاً دنبال معبود می‌گردد. وظیفۀ انبیاء علیهم السلام دعوت به عبادت نیست معبود را مشخّص می‌کنند یعنی به این عبادت فطری جهت می‌دهند تو که حالا فطرتاً دنبال معبود می‌گردی معبود تو این نیست لا اله الا الله است اینهایی که فکر می‌کنی "اله" اند اله نیستند به هر حال انبیاء روی معبود نفی و اثبات دارند نه روی عبادت، عبادت را نفی و اثبات نمی‌کنند برای این که عبادت فطری است اگر انبیا بخواهند دعوت به عبادت کنند تحصیلِ حاصل است، اگر آنها بخواهند از بشر نفی عبادت کنند این مخالف فطرت است، نه اثبات می‌کنند و نه نفی می‌کنند بلکه روی معبودِ کار دارند معبود را مشخّص می‌کنند بنابراین هر انسانی فطرتاً دنبال معبود می‌گردد

**اشتباه انسان در تشخیص معبود**

 منتها اشتباه در تطبیق می‌کند انبیاء آمده اند معبود را مشخّص کنند و جهت بدهند به این عبادتی که از فطرت او می‌جوشد معیّن کنند به کدام سَمْت برود، تو که گرسنه هستی گرسنگی در فطرت انسان است اگر راهنمایی نکنند به علف خواری می‌افتد گرسنگی از او می‌جوشد دنبال غذا می‌گردد در تشخیص غذا اشتباه می‌کند علف خوار بشود یا گیاه خوار بشود برگ درختان بخورد طبیب می‌آید او را راهنمایی می‌کند نه آنی که دنبال آن می‌گردی علف و پوستِ درختان نیست نان و آب است و لذا توحید هم که معبود خواهی است از فطرت او می‌جوشد اشتباه می‌کند به یمین و یسار، زمین و آسمان ماه و خورشید می‌چسبد انبیاء آمده اند او را راهنمایی کنند

**پیام های عمیق گریۀ کودک نوزاد**

از مرحوم فیض رضوان الله علیه حدثی نقل شده نقل می‌کنند که رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: «لَا تَضْرِبُوا أَطْفَالَكُمْ‏ عَلَى‏ بُكَائِهِمْ»[[5]](#footnote-5) کودک های نوزاد که گریه می‌کنند اینها را نزنید «لَا تَضْرِبُوا أَطْفَالَكُمْ‏ عَلَى‏ بُكَائِهِمْ فَإِنَّ بُكَاءَهُمْ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ الصَّلَاةُ عَلَى النَّبِيِّ ص وَ آلِهِ ع وَ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ الدُّعَاءُ لِوَالِدَيْهِ.»[[6]](#footnote-6) چهار ماه اول که گریه می‌کنند این گریه اشان توحید است شهادت بر وحدانیّت خدا می‌دهند این گریه زدن ندارد اگر گریه می‌کند او دنبال خالقش می‌گردد چهار ماه دوم که گریه می‌کند دنبال پیغمبر می‌گردد این گریه اش صلوات بر نبی و آل نبی است او را نزنید و چهار ماه سوم برای والدین دعا می‌کنند مرحوم فیض ذیل این حدیث بیانی دارد می‌فرماید: شاید سرّ مطلب این باشد که در چهار ماه اول کودک نوزاد در عالمِ صافِ فطرت است هنوز از عواقب و عوارض مادّی، تیرگی به خود نگرفته در فطرت صاف است و غیر از ضعف و احتیاج و بیچارگی و ناتوانی غیر از این چیزی نمی‌یابد مسئله ادراک نیست وجدان است او در همان عالم فطرت در خود عجز و ضعف و ناتوانی و بیچارگی و فقر و نیاز را می‌یابد و اصلا واقعیّت مخلوق فقر و نیاز است و غیر از گریه هم در آن موقع هیچ وسیله ای ندارد و لذا بر حسب طبع خلقت و فطرت، فقر و نیاز را احساس یا وجدان می‌کند ولذا دنبال خالقش می‌گردد یک کودک نوزاد یک روزه پستان مادر را هم نمی‌شناسد خودِ مادر را هم نمی‌شناسد یک مخلوق درمانده است که فقط خالق را می‌جوید کسی که او را ساخته او را می‌خواهد غیر از این چیزی ندارد و نسبت به او اظهار عجز می‌کند فریاد می‌کشد فریادش یا خالق و یا صانع است و لذا رسول خدا فرمود در چهار ماه اول، گریه کودک شهادت بر لا اله الا الله و توحید است همان توحیدی که از فطرتش می‌جوشد و خود را می‌یابد که عاجز و ضعیف و محتاج است بیچاره است فطرتاً دنبال چاره ساز می‌گردد در چهار ماه دوم چشمش به مادر انس می‌گیرد مادر را می‌شناسد اما نه از آن جهت که مادر است از آن جهت که مجرای رزق است همین مقدار و الّا کودک شش، هفت ماهه پستان هر زنی را می‌گیرد فرقی بین مادر و غیر مادر نمی‌گذارد او فقط شیر می‌خواهد تا سیرش کند و بیشتر از این چیزی نمی‌خواهد او شیر می‌خواهد حالا از هر پستانی که آمده باشد به همین جهت در عالم فطرت کسی را می‌طلبد که اشباعش کند یعنی اینکه بین او و خالقش وسیله ارتزاقش باشد شیر خوردن و سیر شدن را که تکلیف طبیعی اوست به او برساند همین را می‌خواهد پیغمبر هم همین کار را می‌کند پیغمبر در عالم بشری نقش مادر را نسبت به طفل ایفا می‌کند پیغمبر وسیله است میان بشر و خالق بشر برای اشباع بشر آمده، آمده است تا آنچه بشر می‌خواهد به او برساند به تقاضاهای فطری او جواب دهد و لذا فطرت پاک کودک در همان عالم فطرت بعد از خالقش دنبال نبی و رسول می‌گردد که او را اشباعش کند وسیله باشد میان او و خالقش دنبال نبی و رسول می‌گردد که او را اشباعش کند وسیله باشد میان او و خالقش به این جهت فرمود که در چهار ماهۀ دوم کودک گریه اش صلاة بر نبی و شهادت بر رسالت و نبوّت است و در چهار ماه سوّم چشمش مادر و پدر را می‌شناسد با آنها انس می‌گیرد و خودش را محتاج آنها می‌بیند در فراقشان می‌نالد با وصالشان می‌خندد در این چهار ماه به پدر و مادر خودش را محتاج می‌بیند از این جهت گریه کودک در چهار ماه سوم دعا برای بقاء والدین است

**منشاء خدا فراموشی انسان**

 این کودک بعد از یکسال کم کم به دامن اسباب و عللی که در عالم هست می‌افتد یک مقدار که بزرگتر می‌شود زمین و آسمان می‌بیند نان و پنیر و چلوکباب می‌شناسد دست و پایی در خودش می‌بیند زور و بازویی در خود احساس می‌کند و تدریجاً آن فطرتش فراموش می‌شود آن فطرتی که در روز "اَلَسْت" بلی گفتی «اَلَسْتُ بِرَبِّکُم قَالُوا بَلَی[[7]](#footnote-7)» «اشهدهم علی انفسهم»[[8]](#footnote-8) آن روز فطرتشان را به خودشان نشان داد آن روز " بَلَی" گفتی امروز در بستر "لا" خُفتی، به دامن علل و اسباب که افتادی خدا فراموشت می‌شود فطرت، یادش می‌رود یکسره هرچه گریه دارد برای اینها، خنده دارد برای اینها، تملّق دارد برای اینها، زاری دارد برای اینها «يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا يَضُرُّهُ وَ ما لا يَنْفَعُه‏»[[9]](#footnote-9) این بیان مرحوم فیض بود که با توضیحی از بنده بیان شد از نگاه قرآن از جمله نشانه های توحید فطری همین که وقتی انسان به دامن حوادث دردناک افتاد و مصائب به او هجوم آورد و احساس کرد که از هیچ طرف کاری ساخته نیست دادِ یا الله او بلند می‌شود برمی‌گردد به همان آویختگیِ فطری که از اول به خدا آویخته است به هیچ چیز دیگر وابسته نیست این مخلوقی است که فقط «دَنا فَتَدَلَّى»[[10]](#footnote-10)‏

(دنا) یی که به او تدلّی دارد.

**طنابهای اسارت انسان**

منتها طنابهاست به گردنش بسته اند و او را می‌کِشند یک طناب، زنش طناب دیگر اولادش تجارتخانه اش، حساب بانکی اش همه طناب بسته اند او را می‌کشند در نتیجه خدا فراموش شده، آن رشته فطری بین خود و خالقش وجود داشت از یادش رفته تا کی؟ تا وقتی که به دامن حوادث دردناک بیفتد زلزله ای، صاعقه ای بیاید در دریا کشتی طوفانی بشود آنجا از هیچ کسی کاری ساخته نیست نه زن به دادش می‌رسد نه اولاد نه پول ها دردش می‌رسد نه مقامی نه منصبی اینجا فقط آن رشتۀ فطری بین خود و خدا آنجا برای او معلوم می‌شود آنجا دادِ یا الله اش بلند می‌شود و لذا می‌فرماید که «وَ إِذا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ»[[11]](#footnote-11) وقتی که گرفتاری به سراغ این مردم بیاید فریاد (یا ربّاه) آنها بلند می‌شود ختم (اَمَّنْ یُجیب) می‌گیرند جمکران می‌روند قربانی می‌دهند به قول خانمها سفره پهن می‌کنند سفرۀ امام سجاد(ع) آش ابو دردا و امثال اینها از همه طرف یاد خدا می‌افتیم « دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنيبينَ إِلَيْهِ»[[12]](#footnote-12) نه یکبار و دو بار تا گرفتار است همیشه حال دعا و تضرّع و زاری و ختم او برقرار است.

**منشاء بروز غفلت و شرک**

 «ثُمَّ إِذا أَذاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذا فَريقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُون»[[13]](#footnote-13)‏ امّا همین که ما نسیم رحمتی به جان او وزاندیم ما را فراموش می‌کند « إِذا فَريقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُون» مشت او باز می‌شود و دیگران را شریک ما قرار می‌دهد ما فراموش می‌شویم تعبیر «مَسَّ» یعنی اندک و «ضُرٌّ» هم که با تنوین آمده به اصطلاح آقایان اهل ادب نکره شده نشان می‌دهد اگر ضرّ اندکی به او برسد فریاد و فغانش بلند می‌شود این انسان اینقدر کم ظرفیت است که به قول معروف با یک کشمش گرمی اش می‌کند و با یک غوره هم سردی اش می‌شود اندک گرفتاری به سراغش بیاید بیچاره می‌شود و فریادش بلند می‌شود و به خاطر همین کم ظرفیتی اندک رحمتی هم به او بوزد باز هم طغیان می‌کند و لذا در هر دو (مسّ ) آمده است « مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ» اندک گرفتاری که پیدا می‌کند که خیلی هم فراگیر نیست «أَذاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً» کلمه "رَحْمَةً" هم نکره آمده باز اندک رحمتی به آنها (إِذا أَذاقَهُمْ) بچشاند باز هم طغیان می‌کند پس در هر دو هم (ضَرُّ) نکره آمده اندک گرفتاری (مس) و (رَحْمَةً) هم نکره آمده اند اندک رحمت و آسایش (إِذا أَذاقَهُمْ) بچشد البته چشیدن غیر از خوردن کامل یک غذاست «أَذاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً » منتها نکتۀ قابل توجه اینکه خداوند رحمت را به خودش نسبت می‌دهد ( مِنْهُ ) نشان می‌دهد کار (خداوند) رحمت است (ضَرّ) گرفتاری، کار خدا نیست چه بسا بسیاری از بدیها و گرفتاریها نتیجۀ اعمال شوم انسان است و لذا (ضَرّ) و گرفتاری را به خدا نسبت نمی‌دهد به هر حال آنجایی که مردم گرفتار بشوند همه موحّد می‌شوند مشرکین هم در حین گرفتاری موحّد می‌شوند داد یا الله دارند اما وقتی به رفاه برسند اینطور نیست که همه مشرک بشوند.

**استغاثۀ موحّدان به درگاه خدای منّان در هر حال**

 موحّدین اگر رفاه به آنها برسد باز هم موحّدند،

 موحّد چون زر بریزی برش و یا تیغ هندی نهی بر سرش

 همیشه داد یا الله دارد اگر گرفتار بشود باز هم با خدا قطع رابطه نمی‌کند اگر غرق در نعمت هم بشود بر خدا طغیان نمی‌کند نه به هنگام نعمت غرور دارد و نه به هنگام گرفتاری مأیوس و نا امید است این مردمِ غیر موحّد هستند که اگر گرفتار بشوند دادِ یا الله می زنند وقتی به رفاه برسند مشرک می‌شوند این که در بارۀ مشرکین (فریق) دارد وقتی رحمت رسید «إِذا فَريقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُون»[[14]](#footnote-14)‏ گروهی مشرک می‌شوند نه همه اشان، در حین گرفتاری همه یا الله می‌گویند همه موحّد و هم غیر موحّد اما در حین رفاه و آسایش مشرکین خدا را فراموش می‌کنند «إِذا فَريقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُون» قریب به این مضمون در سورۀ یونس داریم آنجا کلمۀ انسان دارد «وَ إِذا مَسَّ الْإِنْسانَ الضُّرُّ دَعانا»[[15]](#footnote-15) وقتی که گرفتاری به سراغ این انسان بیاید ما را می‌خواند « لِجَنْبِهِ أَوْ قاعِداً أَوْ قائِماً »[[16]](#footnote-16) چه در حال خوابیده و چه نشسته و چه ایستاده دادِ الله می‌زند همه اش با خداست «وَ إِذا مَسَّ الْإِنْسانَ الضُّرُّ دَعانا لِجَنْبِهِ أَوْ قاعِداً أَوْ قائِماً فَلَمَّا كَشَفْنا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنا إِلى‏ ضُرٍّ مَسَّه»[[17]](#footnote-17)‏ همین که گرفتاری را از او گرفتاری برطرف کردیم (مَرَّ) گردنش را کج کرده می‌رود دیگر به ما اعتنایی نمی‌کند «مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنا إِلى‏ ضُرٍّ مَسَّه» مث این که اصلاً با ما رابطه ای نداشته هیچ یا اَللّهی نگفته مثل این که ما نبودیم آن کسی که گرفتاری از او بر طرف کرد تا گرفتار بود ما را می‌خواند، خوابیده و نشسته و ایستاده همین که رفع گرفتاری شد (مَرَّ) می‌رود می‌گذرد و از ما فاصله می‌گیرد

**بزرگترین اسراف**

«مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنا إِلى‏ ضُرٍّ مَسَّهُ كَذلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفينَ ما كانُوا يَعْمَلُون‏»[[18]](#footnote-18) البتّه این کارِ زشت برای اسرافکاران زیبا جلوه کرده، اسراف تر از این مطلب نمی‌شود که آدم سرمایۀ عمرش را برای غیر خدا تلف کند، اسراف همه اش این نیست که نابجا پول خرج کنیم و زیادی غذا را دور بریزیم این اسراف است اما از همۀ اسرافها بدتر اینکه انسان سرمایۀ عمر خود را که از همۀ سرمایه ها عظیم تر و گرانبهاتر است در راه غیر خدا تلف کند دنبال معاصی یا دنبال غیر خدا برود این اسراف است و این اسراف بدترین نوع اسراف است که در نظر مردم زیبا جلوه داده شده است.

**سبب عاقبت به خیری جوان گبری مسلک**

از یکی از ارباب معرفت نقل می‌کنند حالا بعضی از حرفهایشان خوب است حالا نمی‌خواهیم بگوییم همۀ حرفهایشان و کارهایشان مورد تأیید است. از ذوالنّون مصری که از مشایخ عرفان به حساب آمده نقل می‌کنند گفته: من در بیابانی می‌رفتم فصل زمستان بیابان پر از برف بود جوان خوشرویی را دیدم که در آن بیابان برفی دامن به سر انداخته و کیسه ای که در آن ارزن بود به دست گرفته روی برفها ارزن می‌پاشد من از این کار او تعجّب کردم جلو آمدم سلام کردم بعد گفتم جوان چه می‌کنی؟ در این بیابان برفی ارزن می‌پاشی! گفت امروز چون پرنده ها قوت و غذایی ندارند من این ارزن را می‌پاشم که اینها بیایند از اینها ارزنها بخورند و گرسنه نمانند شاید حضرت معبود هم به من رحمی کند او را می‌شناختم او گبری مسلک (زرتشتی) بود مُسْلم نبود گفتم تو که از آیین حق منحرف هستی تو که بیگانه ای دانه را از بیگانه نمی‌پذیرند گفت اگر نمی‌پذیرند ولی آیا نمی‌بینند؟ نمی‌بیند که من چه می‌کنم؟ گفتم چرا می‌بیند و خوب هم می‌بیند گفت همینقدر مرا بس، ببیند که من چه می‌کنم این حرفش برای من خیلی تکان دهنده بود از او جدا شدم مدّتی گذشت در همان سال به حجّ مشرّف شدم آنجا در مطاف کعبه این جوان را دیدم، آمده مسلمان شده به مکّه آمده و عاشقانه طواف هم می‌کند جلو رفتم تا مرا دید گفت دیدی ای ذوالنّون! که او هم دید و هم پذیرفت و مسلمانی کرامت فرمود؟ آن دانه را از بیگانه قبول کرد و با خودش یگانه کرد مرا به خانه اش کشاند دیدی هم دید و هم پذیرفت و مرا با خودش یگانه کرد گفتم بله مطلب همین است انسان بداند که می‌بیند و همین قدر که او را شناخت قهراً پیش خودش هم شرمنده می‌شود نفس لوّامه اش او را وادار می‌کند در راه خدا قدم بردارد امیدواریم خداوند به حرمت آیات کریمۀ قرآنی دل های ما را منوّر به نور ایمان و یقین بگرداند.

**شهادت جانگداز حضرت حمزه علیه السلام**

ایّام شهادت حضرت حمزه علیه السلام است در جنگ احد خیلی بر رسول خدا سخت گذشت وقتی کنار نعش عموی خود جناب حمزه علیه السّلام آمد بسیار ناراحت شدند از آن وضعی که پیش آمده بود و بدن او را مُثله کرده بودند بینی بریده گوشها بریده لبها بریده پهلو را شکافته اند جگرش را بیرون آورده بودند گفته اند: سخت ترین حالات بر رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم آن موقعی بود که کنار بدن عموی بزرگوارش آمد وقتی شنید خواهرش صفیه قصد آمدن به کنار نعش برادرش را دارد ابتدا رسول خدا راضی نمی‌شد که او بیاید ولی وقتی صفیه متعهّد شد که بیاید و جزع نکند رسول اکرم صلّی الله علیه و آله وسلّم عبایش را از دوش خود برداشت برای اینکه خواهر نبیند که برادر به چه کیفیّت است آن را روی نعش جناب حمزه علیه السّلام انداخت که خواهر او را به این کیفیّت نبیند ولی در کربلا نبود کسی بیاید بدن حسین علیه السلام را به آن کیفیّت بپوشاند که خواهر آمد دید سر در بدن ندارد و همه بدن غرق در زخم و جراحت است که حتّی جای یک بوسه هم برای خواهر باقی نمانده است! صلّی الله علیک یا مولا یا ابا عبد الله الحسین صلّی الله علیک و علی الارواح اللّتی حلّت بفنائک ،

خدایا! به حرمت امام حسین علیه السّلام ما را بیامرز ، در فرج امام زمان ما تعجیل بفرما، قلب های ما را منوّر به نور ایمان و یقین بگردان ، حسن عاقبت به همه ی ما عنایت بفرما،

آمین یا رب العالمین

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

1. - سوره ی روم آیه 33 [↑](#footnote-ref-1)
2. - سوره ی روم آیه 33 [↑](#footnote-ref-2)
3. - سوره ی روم آیه 30 [↑](#footnote-ref-3)
4. - الکافی ج1ص10 [↑](#footnote-ref-4)
5. - وسائل الشیعه ج21ص447 [↑](#footnote-ref-5)
6. - همان [↑](#footnote-ref-6)
7. . سوره ی اعراف آیه 172 [↑](#footnote-ref-7)
8. - همان [↑](#footnote-ref-8)
9. - سوره ی حج آیه 12 [↑](#footnote-ref-9)
10. - سوره ی نجم آیه 8 [↑](#footnote-ref-10)
11. - سوره ی روم آیه 33 [↑](#footnote-ref-11)
12. - همان [↑](#footnote-ref-12)
13. - سوره ی روم آیه 33 [↑](#footnote-ref-13)
14. - همان [↑](#footnote-ref-14)
15. - سوره ی یونس آیه 12 [↑](#footnote-ref-15)
16. - همان [↑](#footnote-ref-16)
17. - همان [↑](#footnote-ref-17)
18. - سوره ی یونس آیه 12 [↑](#footnote-ref-18)